

# کیهان

منافقان همراهانی بی‌هدملی هستند که به جای کمک به حرکت‌های پیشروانه جامع، موانع غیرزیاد ایجاد می‌کنند و مانع پیشرفت و رسیدن جامعه به اهداف اصلاحی و سسازنده می‌شوند. در حقیقت، این شهروندان ظاهری، از اصول شهروندی جز منفعت‌های زودگذر فردی و نفع شخصی چیزی را نمی‌بینند. از این رو از سوی خداوند در قرآن به عنوان مانع اصلی حرکت جوامع انسانی به سوی اهداف معرفی شده‌اند. از آنجایی که گفتگمان منافقان با گفتگان اکثریت جامعه در تضاد و تقابل است و آنها نمی‌توانند در برابر گفتگان حاکم جامعه به طور مستقیم قرار گیرند، با همراهی و نه همدلی می‌کوشند تا اهداف و منافع شخصی را از طریق اکثریت جامعه تحقق بخشند. همراهی ظاهری آنان با گفتگان اکثریت قدرتمند جامعه پوششی برای زدن ذور امت و بهره‌مندی از منافع ملی بی‌برداخت‌کامترین هزینه‌هاست.

واکنش‌های منافقان در برابر حرکت‌های اصلاحی جامعه همواره مشکل اصلی جامعه‌های توسعه‌یافته است. اینان که جز در فضای ملتهب و آلوده به فساد نمی‌توانند تنفس کنند، می‌کوشند تا با هیاهو و طرح مسائل و موضوعات انحرافی، جامعه را در حالتی از تردید و تشکیک قرار دهند تا بتوانند از این آب گل آلود ماهی منفعت خویش را بگیرند. لذا با هر گونه اصلاحات انقلابی و تغییرات سازنده بنیادین مخالفت می‌کنند و اجازه تغییرات واقعی اصلاحی را به جامعه نمی‌دهند.

نویسنده در این مطلب بر آن است تا تحلیل و تبیین قرآن را از این نقش مخرب و زیانبار منافقان در جامعه اسلامی رازانه دهد.

# روان‌شناسی رفتاری منافقان

# از منظر قرآن

علی جواهردهی

**تنفس منافقان در فضای آلوده**

برخی از موجودات در هسوی پاک از میان می‌روند و توانایی زیستی و تولید مثلی خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند تکثیر شوند. منافقان از جمله انسان‌هایی هستند که از این خلعت برخی از موجودات برخوردارند، زیرا نفاق حالتی روحی و روانی است که در قرآن از آن به بیماری، خطرناک تعبیر شده(بقره، آیه ۱۰، محمد، آیه ۲۰) و حتی منافقان از کافران خطرناک‌تر و بدتر دانسته شده‌اند و وعده بدترین نطفه از دوزخ یعنی درک اسفل به آنان داده شده است.(نساء، آیه ۱۴۵)

این بیماری همانند ویروس‌ها و میکروب‌های خطرناک و غده‌های سرطانی در درون جوامع ایمانی قدرتمند می‌کوشند تا با تغذیه خود را بارور کنند و با نفوذ در مجاری گردش جامعه در همه جا حضور یابند و از بیماری، بی‌هیچ هزینه‌ای بهره برند. اگر غده سرطانی نفاق کشف نشود و در همان نطفه تهدید یا یا خفه نشود یا از میان نرود، به زودی در همه بخش‌های جامعه گسترش می‌یابد و همه را آلوده می‌سازد.افکار وانديشه‌های پست و خطرناک آنان در جامعه موجب می‌شود تا تشکیک و تردید در عموم جامعه گسترده و فراگیر شود و امکان رشد و بالندگی از افراد سست ایمان گرفته شود.

## منافقان به سبب بیماری‌دلی و فقدان بصیرت و تشخیص حق از باطل، نه تنها گرایشی به اصلاحات واقعی یعنی اصلاح فساد اخلاقی و عقلانی ندارند بلکه امور ناپهنجار و منکر و زشت را امری شایسته و خوب بر می‌شمارند و در تحقق فساد در امور سالم و هنجاری تلاش می‌کنند. واکنش آنان نسبت به اصلاحات واقعی بسیار تند و شدید است و اجازه نمی‌دهند تا فسادهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی از جامعه رخت ببرند و اصلاحاتی در این مسائل در جامعه صورت گیرد.

منافقان در جامعه زمانی شکل می‌گیرند که گفتگان سالم به گونه‌ای از قدرت برخوردار باشد که اجازه رشد و بالندگی به میکروب خطرناک کف داده نشود. در این‌جاست که کفر جامعه دیگر می‌پوشد و در شکل‌ها و ظاهری دیگر نمودار می‌شود و گروهی در جامعه شکل می‌گیرد که گفتگمان ظاهری آنان بسا گفتگمان باطنی و واقعی‌شان متفاوت است.

وقتی به اهل نفاق نگاه می‌شودمانند هر عضو دیگر جامعه اسلامی دیده می‌شوند و هیچ‌گونه تفاوت ظاهری نامطلوب و نامطوب از ایشان دیده نمی‌شود. از نظر ظاهری حتی گاه به نظر می‌رسد که بصیرت بهتر و مناسبتی تر قرار دارند، زیرا به سبب طابطن خبیث و خبیث‌اند، تمام تلاش و همت خویش را مصروف این می‌کنند تا مفیدتر و سالم‌تر از دیگران شناخته و معرفی شوند. از نظر آنان فریب از طریق ظاهر بهترین حربه در جنگ نابرابری است که میان گفتگمان غالب و حکم جامعه و گفتگمان فرار ایجاد دارد. اگر اینان نمی‌توانند گفتگان باطل خویش را اظهار کنند، ولی می‌توانند با گفتگمان‌سازی‌های مشابه با گفتگمان حاکم و حتی بهتر و زیباتر از آن، نقش خود را در جامعه تعریف کرده و در مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی قرار گیرند و از منافع ملی در جهت منفعت شخصی به بهترین شکل بهره برند. منافقان به سبب آنکه نیازمند هواهای آلوده و ناپاک فریب و دغلتکاری هستند، می‌کوشند تا جامعه را به این سمت و سو بکشانند و مردمان سست عنصر را به عنوان بازوان کار خویش در خدمت بگیرند. از آنجایی که توده‌های سست‌عنصر جامعه، اهل‌ظاهر هستند و به جای تعقل،

منافقان هم‌راهانی بی‌هدملی هستند که به جای کمک به حرکت‌های پیشروانه جامع، موانع غیرزیاد ایجاد می‌کنند و مانع پیشرفت و رسیدن جامعه به اهداف اصلاحی و سسازنده می‌شوند. در حقیقت، این شهروندان ظاهری، از اصول شهروندی جز منفعت‌های زودگذر فردی و نفع شخصی چیزی را نمی‌بینند. از این رو از سوی خداوند در قرآن به عنوان مانع اصلی حرکت جوامع انسانی به سوی اهداف معرفی شده‌اند.

از آنجایی که گفتگمان منافقان با گفتگان اکثریت جامعه در تضاد و تقابل است و آنها نمی‌توانند در برابر گفتگان حاکم جامعه به طور مستقیم قرار گیرند، با همراهی و نه همدلی می‌کوشند تا اهداف و منافع شخصی را از طریق اکثریت جامعه تحقق بخشند. همراهی ظاهری آنان با گفتگان اکثریت قدرتمند جامعه پوششی برای زدن ذور امت و بهره‌مندی از منافع ملی بی‌برداخت‌کامترین هزینه‌هاست.

واکنش‌های منافقان در برابر حرکت‌های اصلاحی جامعه همواره مشکل اصلی جامعه‌های توسعه‌یافته است. اینان که جز در فضای ملتهب و آلوده به فساد نمی‌توانند تنفس کنند، می‌کوشند تا با هیاهو و طرح مسائل و موضوعات انحرافی، جامعه را در حالتی از تردید و تشکیک قرار دهند تا بتوانند از این آب گل آلود ماهی منفعت خویش را بگیرند. لذا با هر گونه اصلاحات انقلابی و تغییرات سازنده بنیادین مخالفت می‌کنند و اجازه تغییرات واقعی اصلاحی را به جامعه نمی‌دهند.

نویسنده در این مطلب بر آن است تا تحلیل و تبیین قرآن را از این نقش مخرب و زیانبار منافقان در جامعه اسلامی رازانه دهد.

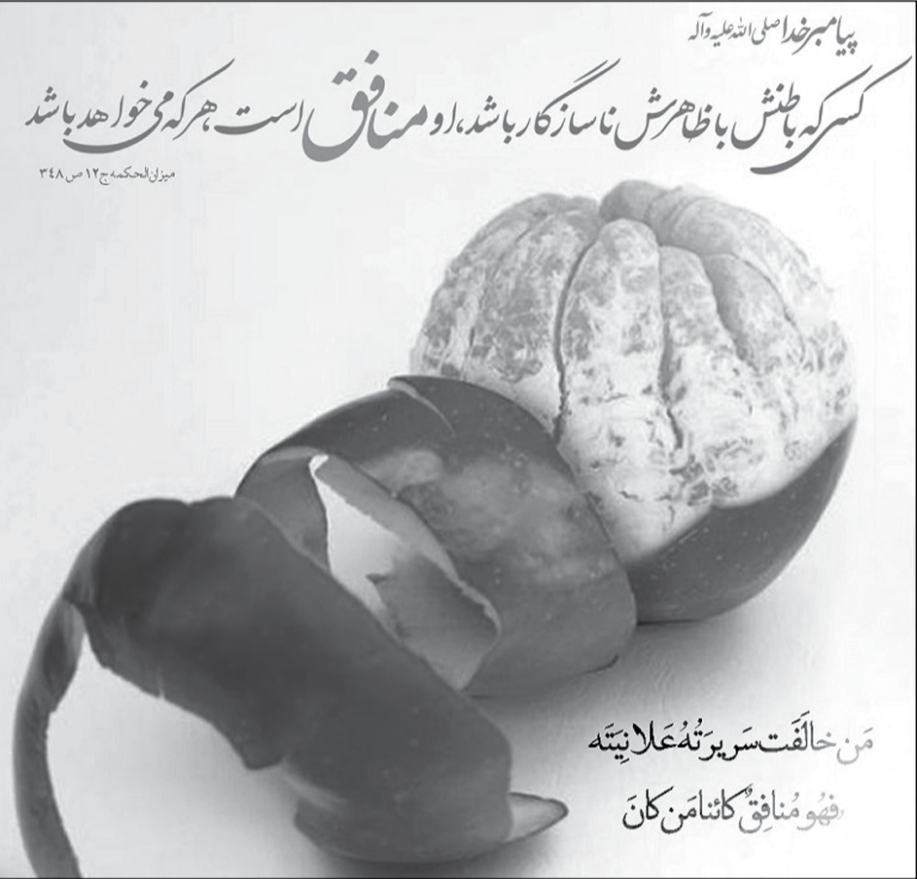
## معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

بهره می‌گیرند. گاه با تخریب آیین و شیوه رقیب و گاه با اتهام‌زنی به رهبران رقیب و گاه با متشابه‌سازی شیوه خود با شیوه رقیب و گاه از روش‌های دیگر برای رسیدن به این هدف بهره می‌برند. در آیات قرآن به همه این روش‌ها اشاره شده است که از سوی منافقان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حالی که منافقان در اندیشه افسادگری می‌گردند. محکمت‌اتقانی و اخلاقی و وحیانی هستند و می‌کوشند تا ناپهنجارها و ضد ارزش‌ها و منکرات و به عنوان هنجارها و ارزش‌ها و معروف در جامعه شناخته و مورد پیروی قرار گیرد و اگر شرایط مناسب باشد حتی بدان امر و فرمان می‌دهند؛ چنان‌که در محافل خصوصی و مراکز وابسته به منافقان ایسن‌گونه عمل می‌کنند، (توبه، آیه ۶۷) اما خود را مدعیان اصلاحات دانسته و به جامعه معرفی می‌کنند. اینان در تظاهر به این معنا چنان سنگ تمام می‌گذارند که کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند و حتی به رهبری جامعه در اندیشه و یا روش اصلاحات و گفتگمان اصلاحی او انتقاد کرده و در افکار و روش‌ها و عملکرد او تشکیک و تردید می‌افکنند. (بقره، آیات ۸ تا ۱۲)

منافقان با آنکه اهل فساد و فسادگری و افساد در محافل خصوصی خود هستند و در تلاش هستند تا از طریق همراهی سست ایمان‌ها آن را در جامعه گسترش داده و از فضای فساد و فتنه به بهترین شکل بهره برند، اما خود را اهل اصلاحات معرفی می‌کنند. (همان)

**کوردلی و بی‌بصیرتی منافقان، عامل مخالفت با اصلاحات**
الته برخی از منافقان از افسادگری خود آگاه نمی‌باشند و گمان می‌کنند شیوه‌ای که در پیش گرفته‌اند، شیوه اصلاحی است.(بقره، آیات ۱۱ و ۱۲) سبب این نگرش باطل و گمان نادرست را می‌بایست در بیماری‌دلی و فقدان بصیرت در آنان جستجو، زیرا اینان با در پیش گرفتن بی‌تقوایی و بستن راه‌ها و منابع و ابزارهای شناختی، از توانایی تشخیص برخوردار نیستند. گوش‌های آنان از شنیدن حقیقت سنگین و چشم‌ها از دیدن حقیقت ناتوان است و پرهادی بر دل‌هایشان قرار گرفته است که نمی‌توانند حق و باطل را از هم تشخیص هستند. بنابراین برخی از این‌ها در مدعای خود صاقق هستند ولی اصداقت ایشان ریشه در سفاقت و بی‌خردی آنان دارد که آن هم به علت محدودیت‌های شناختی آنان به سبب بیمار دلی است.(بقره، آیات ۸ تا ۱۲)



توده‌های مردم به طور طبیعی و فطری خواهان اصلاحات و تحقق محکمت‌اتصول عقلائی و اخلاقی و وحیانی هستند؛ زیرا فساد به معنای نقض در عملکرد جامعه، نقض در رشد و بالندگی جامعه خواهد بود و انسان‌ها به طور طبیعی از این هیئت‌ها می‌جویند و خواهان رسیدن به کمال از هر نوعی هستند. بنابراین، منافقان نمی‌توانند به ظاهر و به طور علنی از فساد طرفداری کنند، بلکه با توجه به گرایش طبیعی و فطری توده‌ها، خود را هوادار اصلاحات در امور فساد‌شان می‌دهند و در این راه تظاهر، حتی چنان پیش می‌تازند که خود را مدعیان اصلاحات واقعی معرفی می‌کنند تا مردمان را فریفته و به دنبال روی از راه و روش خود ترغیب کنند.

از نظر منافقان، شیوه‌هایی که آنها برای تحقق اصلاحات در پیش گرفته‌اند، بهترین آیین و شیوه‌ای است که می‌توان برای رسیدن به اصلاحات تصور و اجرایی کرد. بهره‌گیری از تمامی ظرفیت تبلیغی برای پذیرفته شدن شیوه آنان در دستور کار است. از آنجا که پایبند به هیچ اصل محکم عقلائی و اخلاقی نیستند و در منطقه آنان هدف وسیله را توجیه می‌کند، از همه حق و باطل برای هدف خود خود ترغیب‌کنند.

# برخی عوامل دین‌گریزی

اینکه صلح و تعدیل‌کننده گرایش دیگر معرفی کنند آن را ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می‌کنند.

یکی از مختصات دین اسلام این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچ‌کدام را از قلم بردنناخته و برای هیچ‌کدام سهم بیشتری از حق طبیعی آنها نداده است.

معنی فطری بودن قوانین اسلامی هماهنگی آن قوانین و عدم ضدیت آنها با فطریات بشر است؛ بعضی از مقدس‌مایان و مدنیان تبلیغ دین، به نام دین با همه چیز به جنگ برمی‌خیزند؛شاعران این است:
اگر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزنی به همه چیز، گرد مال و ثروت نگرد، ترک حیثیت و مقام کن، زن و فرزند را رها کن.
از علم بگیرز که حجاب اکبر است، و مایه گمراهی است؛شاد میناش شادی نکن، از خلق بگیرز و به انزوا پناه ببر امثال اینها.
بنابراین اگر کسی خواهد به غریزه دینی خود پاسخ مثبت بدهد باید با همه چیز در حال جنگ باشد.

**آن که اسیر شهوات است، جاذبه‌های معنوی، اعمّ از دینی و اخلاقی و علمی و هنری، کمتر در او تأثیر دارد لهذا اقوام و ملت‌هایی که تصمیم می‌گیرند روح مذهب و اخلاق و شهامت و شجاعت و مردانگی را در ملتی دیگر بکشند وسائل عتّاشی و شهوترانی و سرگرمی‌های نفسانی آنها را فراموش می‌کنند.**

بدیهی است وقتی که مفهوم زهد، ترک وسائل معاش و انزوا و اعراض از اسناهای دیگر باشد؛ وقتی که غریزه علم، پلید شناخته شود و منزهٔ ترین افراد کسی باشد که در همه عمر مجرد زیستن است؛وقتی که نام دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر کیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد.

**راهکارهای مبارزه با دین‌گریزی**

مرتبان دین باید اول بکوشند خودشان عالم و محقّق و دین‌شناس شوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در ذهن مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکت‌های ضدّ دینی می‌شوند، ثانیاً، در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگی‌های محیط تا حدود امکان بکاهند.

ثالثاً، از همه مهم‌تر و بالاتر اینکه به نام دین و به اسم دین با فطریّات مردم معارضه و مبارزه نکنند؛ آن وقت است که خواهند دید مردم «بذخّلون فی دین الله أفواجاً»<sup>(۱)</sup>

**گرایش‌ها به اسلام**

شکست دین‌ها- و دین‌گریزی- در دنیا زیر سر کسانی است که میان دین و سایر نیازهای بشری جنگ‌انداختند و ما بیش از هر جای دیگر غرامت اشتباه جناب کلیسا را باید بپردازیم.

**اهل نفاق به سبب کوردلی گرایش به باطل و شسبهاات و ناپهنجاری‌ها و ضد ارزش‌ها و ضد اخلاقی‌ها پیدا می‌کنند و از روش‌های باطل و افسادی به عنوان روش‌های اصلاحی بهره می‌گیرند و در برابر اصلاحات واقعی و انقلابی به شدت مقاومت می‌کنند و به جامعه و رهبران آن اجازه نمی‌دهند تا اهداف اصلاحات انقلابی خود را پیش برند و اصلاحات واقعی را تحقق بخشند.**

در همین راستا منافقان به جای تقویت کشاورزی و ایجاد امنیت غذایی به تخریب کشاورزی اقدام می‌کنند و یا به جای افزایش جمعیت بشر، مردم را به کاهش نسل و تنظیم خانواده دعوت می‌کنند؛ زیرا بر این باور هستند که افزایش جمعیت به معنای گرسنگی یا ترس از گرسنگی است. سبب کشتن فرزندان در رحم و یا پس از آن را به معنای اصلاحات واقعی ارزیابی کرده و بر این باورند که این محدودیت در تولید نسل و کشتن کودکان در رحم، به معنای امنیت غذایی و رهایی از گرسنگی است. این تدارک منافقان شباهت زیادی با تحلیل کافران و مشرکان دارد که ایمانی به خداوند ندارند و گمان می‌کنند که افزایش نسلی به معنای گرسنگی و قحطی یا ترس از آن است.(بقره، آیه ۲۰۵، انعام، آیه ۱۵۱، اسراء، آیه ۳۱)

عامل مخالفت آنان با بسیاری از اصلاحات واقعی و انقلابی در جامعه، همین بیماری‌دلی و ناتوانی در تشخیص حق از باطل و فقدان بصیرت است. ازاین رو برای مقابله و مخالفت با اصلاحات واقعی و در راستای انجام اصلاحات توهمی خود مانند آزادی، به جاسوسی علیه کشور و ملت اقدام می‌کنند و با دشمنان همکار می‌نمایند تا جلوی اصلاحات را بگیرند؛ زیرا این گونه اصلاحات انقلابی را عین فساد و با افساد می‌شمارند، و هنجارها را عین محدودیت آزادی می‌دانند و محکمت‌اتقانی و اخلاقی را محدودکننده آزادی‌تقری و عملی مردمان قلمداد می‌کنند و به شدت با آن مقابله و مبارزه می‌نمایند.

اینککه منافقان به هنجارشکنی اقدام می‌کنند و معروف‌های اخلاقی و هنجاری جامعه را به تمسخر می‌گیرند از آن روست که این گونه مسائل را مانع از ادب و اختیار و حق انتخاب می‌دانند و اصولا هنجارشکنی را فساد نمی‌شمارند و با افساد نمی‌دانند. پس اگر جامعه و گفتگمان حاکم بر آن بخواهد تا هنجارها را ایجاد و یا ناپهنجارها را از میان بردارد، علیه آن می‌ایستند و مقاومت می‌کنند.

خداوند بیان می‌کند که منافقان اگر به حکومت برسند و مراکزى از حاکمیت را در اختیار گیرند، آشکارا علیه هنجارها و ارزش‌ها اقدام می‌کنند و تلاش می‌کنند تا فساد را حفظ و با افساد نمى‌دانند. پس اگر جامعه و گفتگمان حاکم بر آن بخواهد تا هنجارها را ایجاد و یا ناپهنجارها را از میان بردارد، علیه آن می‌ایستند و مقاومت می‌کنند. خداوند بیان می‌کند که منافقان اگر به حکومت برسند و مراکزى از حاکمیت را در اختیار گیرند، آشکارا علیه هنجارها و ارزش‌ها اقدام می‌کنند و تلاش می‌کنند تا فساد را حفظ و با افساد نمى‌دانند. پس اگر جامعه و گفتگمان حاکم بر آن بخواهد تا هنجارها را ایجاد و یا ناپهنجارها را از میان بردارد، علیه آن می‌ایستند و مقاومت می‌کنند.(بقره، آیات ۲۰۴ و ۲۰۵؛ مجمع‌البیان، ج ۱ و ۲، ص ۵۳۴)

به هر حال، منافقان به سبب بیماری‌دلی و فقدان بصیرت و تشخیص حق از باطل، نه تنها گرایشی به اصلاحات واقعی یعنی اصلاح فساد اخلاقی و عقلائی ندارند، بلکه امور ناپهنجار و منکر و زشت را امری شایسته و خوب بر می‌شمارند و در تحقق فساد در امور سالم و هنجاری تلاش می‌کنند. واکنش آنان نسبت به اصلاحات واقعی بسیار تند و شدید است و اجازه نمی‌دهند تا فسادهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی از جامعه رخت ببرند و اصلاحاتی در این مسائل در جامعه صورت گیرد.

**منافقان در فضای فتنه تنفس می‌کنند و بر آن هستند که با ایجاد شبهه و تردید افکنی در افکار و اندیشه و اعمال مردم، ایشان را در این فضای آلوده فتنه قرار دهند تا خود به حیات خویش و رشد سرطانی خود ادامه دهند.**

**برای ایجاد چنین فضایی لازم است تا با اکثریت جامعه و گفتگان انقلابی و اصلاحی آن همراه شوند، اما در کنار همراهی ظاهری، با بهره‌گیری از نقاط ضعف برخی از مسسئولان و رهبران جامعه می‌کوشند تا تردیدافکنی را در اصول افزایش دهند.**

بی‌گمان منافقان به سبب همین بیماری‌دلی و کوردلی و فقدان بصیرت، دشمن بزرگ و اصلی اصلاحات و عامل اصلی گسترش فساد و افساد امور صالح هستند در حالی که در همان حال ادعا می‌کنند که دراندیشه اصلاحات هستند و برای آن تلاش می‌کنند و مقاصح واقعی را به سفاقت و بی‌خردی متهم می‌سازند و رفتار خویش را عقلاظه می‌شمارند و خواهان همراهی مردم با آنان می‌شوند.

این گروه- که البته عددنشان هنوز به عدد کاتولیک‌ها نمی‌رسد ولی جمعیت بسیار معتناهایی هستند- اصلاحات اساسی در دین مسیح انجام دادند.

در میان اصلاحاتی که از اینها ذکر کرده‌اند در درجه اول سه چیز است:

۱. برداشتن فاصله میان انسان و خدا و به تعبیر سید جمال‌الدین اسبآبادی و دیگران «ارزش دادن به شخصیت انسانی».

گفتند «پاپ واسطه است» یعنی چه!؟

خدا به همه مردم نزدیک است، خدا را بدون واسطه کشیش بلکه هیچ بندهای پرستش کنید. خدا به تمام بندگان نزدیک است، درددل هر بنده‌ای را می‌شنود. ای انسان! در تماس گرفتن با خدا احتیاج به واسطه نداری.

۲. برای عقل در حریم دین حق قائل شدند؛ گفتند آن مسائلی از مسائل دینی و اصول دینی که ضد عقل طردکردنی است، باید دورش افکند.

۳. موضوع عمل و دانش به معاش و سعی و کار، آنهم به حد اعلی، به تعبیر قرآن جهاد و سخت کوشی و اینکه بهبود معاش هم عبادت است.

این سه اصل هر سه مستقیم از اسلام گرفته شد.

بعد از جنگ‌های صلیبی و تماس شرق و غرب، بعد از آسک‌های اسلامی آشنا شدند، این سه اصل را از اسلام گرفتند و به نام اصلاحات در دین مسیح وارد کردند

گو اینکه هنوز اینها را- بخصوصاً آن بخش اول را- به طور کامل نتوانسته‌اند رعایت کنند.<sup>(۲)</sup>

۱) مجموعه آثار استاد شهید مطهری (خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند)، ج ۳، ص: ۲۰۴-۲۰۶ با تلخیص و ویرایش جزئی.

۲) مجموعه آثار استاد شهید مطهری (سلام و نیازه‌ای جهان امروز(پانزده گفتار)، ج ۲۱، ص: ۴۲۳-۴۶۱- با تلخیص و ویرایش جزئی.

صفحه ۷

شنبه ۷ خرداد ۱۴۰۱

۲۶ شوال ۱۴۴۳ - شماره ۳۴-۲۳

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>
<b>چراغ راه</b>
<b>جاهل بودن با علم قلیل</b>
<b>در مقایسه با مجهولات</b>
قال الامام علی(ع) «ان العالم من عرف ان ما یعلم فیما الا یعلم قلیل، فعدّ نفسه بذلک جاهلاً».
امام علی(ع) فرمود: به راستی عالم کسی است که بفهمد آنچه می‌داند، در مقایسه با آنچه نمی‌داند، اندک است و بدین جهت، خود را نادان می‌شمارد. <sup>(۱)</sup>
۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۲۱

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>
<b>حکایت خوبان</b>
<b>شاخص‌های عالمان حقیقی</b>
امام علی(ع) درباره شاخص‌های عالمان حقیقی می‌فرماید: به راستی، دانای واقعی کسی است که بفهمد آنچه را که می‌داند، در مقایسه با آنچه را که نمی‌داند اندک است، و بدین جهت، خود را نادان می‌شمارد، و با این شناخت دقیق از میزان مجهولات خود، تلاشش برای تحصیل علم، فزونی می‌یابد. بر این اساس دانای واقعی همیشه در جست‌وجوی دانش و علاقمند به تحصیل و استفاده از آگاهی (دیگران) است و برای اهل دانش، فروتنی می‌کند، و رأی خود را متهم می‌داند، و ملازم با سکوت است و از خطا حذر می‌کند و از آن شرمگین می‌شود، و اگر چیزی برای او مطرح شود که شناختی به آن ندارد، آن را انکار نمی‌کند، چون میزان مجهولات خود را می‌داند. <sup>(۱)</sup>
۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۲۱

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>
<b>پریش و پاسخ</b>
<b>شاخص‌های آزمون افکار و عقاید(۱)</b>
<b>پریش:</b>
<b>از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام، آیا معیار و شاخص‌هایی وجود دارد که انسان در پر تو آنها بتواند، افکار و عقایدش را مورد آزمون قرار دهد و بر صحت و سقم آنها واقف گردد؟</b>
<b>پاسخ:</b>
به طور کلی عقاید و افکار علمی، و غیر علمی و بیماری خود دانایینی یا علم تخلیه هر کدام نشانه‌ها و شاخص‌هایی دارند که پژوهشگر می‌تواند به وسیله آنها افکار و عقاید خود و دیگران را بیازماید و درستی یا نادرستی‌شان را کشف کند.

**الف) شاخص‌های افکار و عقاید علمی**
در مجموع از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام، برای افکار و عقاید علمی و دانایان واقعی و صاحبان عقاید علمی، هفت شاخص وجود دارد که با توجه به آنها می‌توان صحت افکار و عقاید علمی خود را مورد آزمون قرار داد:

۱- **توجه به مجهولات**

به عکس دانایان خیالی و افراد مبتلا به بیماری خوددانا بینی که فقط معلومات کاذب خود را می‌بینند و از مجهولات خود غافلند، دانایان واقعی و صاحبان افکار و آرای علمی، مجهولات خود را می‌بینند و با مشاهده مجهولات بزرگ و بی‌نهایت خود، معلومات خویش را به حساب نمی‌آورند، این گونه افراد از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام و عقلا شایستگی عنوان عالم را ندارند، و نظر و رأی آنان در مسایل عقلی، معتبر و قابل اعتماد است. به راستی عالم کسی است که بفهمد آنچه می‌داند، در مقایسه با آنچه نمی‌داند، اندک است، پس خود را جاهل به شمار آورد. پس عالم حقیقی هر چه دانسته‌هایش زیادتر گردد، مجهولاتش بیشتر می‌شود، و هر چه دانشش افزون گردد، آگاهی‌اش به اینکه دانسته‌هایش محدود است، و قابل قیاس با مجهولات نامحدود نیست، بالاتر می‌رود. از این جهت انسان احساس می‌کند که هر چه دانشش افزوده گردد، فاصله میان دانسته‌ها و مجهولاتش بیشتر می‌شود، و به تعبیر دیگر میزان بالا رفتن سطح علمی آدمی، برابر است با میزان زیادتی مجهولات او. «الکسیس کارل» که عمری را در انسان‌شناسی سپری کرده، حاصل پژوهش و ثمره همه تلاش‌هایش، کتابی با عنوان «انسان موجودی ناشناخته» است. می‌گوید: بوعلی سینا با آن همه علم و دانشی که داشت این شعر را تکرار می‌کرد: تا بدانجا رسیدی دانش من- که بدانم همه که نادانم، پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «هن قال ان عالم فهو جاهل» هر کسی بگوید: من دانشمند نادان است. (بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۱ ح ۲۳) امام حسین(ع) در دعای عرفه می‌فرماید:

«ای الهی انجاهل فی علمی، کذیبت لانکتون جهولاً فی جهلی» خدا!وقتی با دانشت علم به مفاهیم، هیچ نمی‌دانی، چگونه آنگاه که در مقابل انوار تعظیم تو قرار می‌گیرم و معلوم می‌شود که هیچ نمی‌دانم جاهل نیاشم تا در اثر آگاهی به جهل خود از حجاب اطلاعات، خود را آزاد کنم و متصل به دریای علم تو نگردم؟ امام علی(ع)

**۲- عکش فراینده برای دانش‌اندوزی**
پس از آنکه عالم، دانسته‌هایش را با مجهولاتش به دقت سنجید، و دانست که دانسته‌هایش در برابر مجهولات، چیزی به حساب نمی‌آید، قشنگی آگاهی و شناخت در وجودش بالا می‌رود، و عشق و حرص به دانش، توان و تلاشش را برای شناخت حقایق هستی بالا می‌برد. امام علی(ع) فرمود: «العالم من لایشع من العلم و لایشع به» عالم آن کسی است که از دانش سیر نرگردد، و گمان نکند که سیر شده است.(غرر الحکم، ج ۱۷۴۰) و در حدیثی دیگر فرمود: «العالم الذی لایعلم من تعلم العلم» دانشمند آن کسی است که از فراگیری دانش ملول نگردد. (همان، ج ۱۳۰۲) در مقابل عالم نمایان قرار دارند که بیماری خود دانایینی آنان را از استعمار آموزش و پژوهش باز می‌دارد.

**۳- فروتنی در برابر اهل دانش**

انسان به هر مرتبه‌ای از دانش که برسد،وقتی دانسته‌هایش را با مجهولات بسنجد، غرور بر او غلبه نمی‌کند و دیگر تنها به دانسته‌های خویش نمی‌نگرد، بلکه به پژوهش‌ها و دانش دیگران نیز به دید احترام و ارزش می‌نگرد، و در برابر اهل دانش انسان فروتنی می‌کند.در مقابل عالم نمایان که خود را داناترین دانایان می‌انگازند، خود را در برابر دیگران بالا برده، دیگران را تحقیر می‌کنند، این بیماران گمان می‌کنند که اگر در برابر دانشمندان فروتنی کنند، از مرتبت علمی‌شان کاسته می‌شود، بدین جهت نامودی می‌کنند که هیچ کس از آنان داناتر نیست، و از این رو با دید بی‌بصورتی و نه از روی تقد و بررسی، به نظریه‌ای را از هر دانشمند و درباره هر مسئله‌ای مورد ایراد و انتقاد قرار می‌دهند.

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>
<b>سلوک عارفانه</b>
<b>چرایی نرسیدن به مقامات عرفانی</b>
خیلی‌ها بودند که واقعا مایل بودند به این مقامات(عرفانی) برسند، ولی در مرز آرزو توقف کردند. فقط آمالی بود که داشتند، ولی قدم در وادی عمل نگذاشتند، چون راه رسیدن به این آمال، پاسکاری داخلی است. اگر بخوایم نگاه کنیم، شویوم، باید تعلقات درونی مربوط به مادیات را به ناک می‌کند. اینها هدف باشند و وسیله از برای نرسیدن و خود را از این تعلقات پاک کنیم. اگر روابط مادی ما به نحو هدف یعنی به نحو استقلالی موردنظر باشد، به هیچ یک از این مقامات(عرفانی) نخواهیم رسید. <sup>(۱)</sup>

<sup>[1]</sup> اخلاق ربانی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ج ۱، ص ۱۷۰